



اصلاحات ارضی  
و  
تغییرات اجتماعی در ایران

| افسانه نجم‌آبادی | ترجمه حمیدرضا یوسفی |

نشر بیدگل

**Land Reform  
And Social Change In Iran**

| Afsaneh Najmabadi | Hamidreza Yousefi |



## اصلاحات ارضی و تغییرات اجتماعی در ایران

افسانه نجم‌آبادی

ترجمه حمیدرضا یوسفی

ویراستار: بهار بدیهی

نمونه خوان: فاطمه نادری

طراح یونیفرم و جلد: سیاوش تصاعدیان

صفحه آرا: نرگس نیک‌زاد

مدیر تولید: مصطفی شریفی

چاپ اول، زمستان ۱۴۰۴ تهران، ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۱۳-۱۹۲-۹

---

Bidgol Publishing co. | نشر بیدگل |

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷

فروشگاه: تهران، خیابان انقلاب، بین ۱۲ فروردین و فخر رازی، پلاک ۱۲۷۴

تلفن فروشگاه: ۶۶۴۶۳۵۴۵، ۶۶۹۶۳۶۱۷

---

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

bidgol.ir

---

## فهرست

۷	قدردانی
۹	۱. مقدمه: چرا اصلاحات ارضی؟
۲۵	۲. چشم انداز توسعه در دوران پس از جنگ
۴۷	۳. اصلاحات ارضی و انباشت اولیه
۵۹	۴. روابط ارضی پیش از اصلاحات ارضی
۷۳	۵. اصلاحات ارضی ۱۳۴۱: تاریخچه و قوانین
۱۲۷	۶. نتایج اصلاحات ارضی
۱۹۹	۷. تعاونی‌ها و شرکت‌ها
۲۲۱	۸. تغییرات جامعه‌شناختی و سیاسی دهقانان
۲۳۵	پیوست‌ها
۲۴۳	جدول‌ها
۲۸۳	یادداشت‌ها
۲۹۹	منابع
۳۰۷	نمایه

## قدردانی

مانند بسیاری از پژوهش‌های مشابه، این اثر نیز ابتدا در قالب یک رسالهٔ دکتری شکل گرفت. طی سال‌هایی که صرف نگارش این رساله و سپس تبدیل آن به کتاب شد، افراد زیادی به شیوه‌های گوناگون در پیشبردش نقش داشتند: تئودور شنین با پشتکار، صبوری و حمایتش که اگر نبود حتی نوشتن این رساله آغاز نمی‌شد؛ حمزه علوی که نقدهای سازنده و نظارت دلسوزانه‌اش در به سرانجام رساندن آن نقشی اساسی داشت؛ پدر مرحومم، عباس نجم‌آبادی، که مرا برای بهره‌گیری از کتابخانه و آرشیوهای وزارت کشاورزی در تهران راهنمایی کرد؛ دکتر اسماعیل عجمی که چندین گزارش منتشر نشده دربارهٔ سیاست‌های کشاورزی ایران را در اختیارم گذاشت؛ همچنین کارکنان بخش پژوهش کتابخانهٔ ریاست جمهوری جان اف. کندی در بوستون و آرشیو بنیاد فورد در نیویورک — به ویژه آن نیوهال و شارون لیست — که نقش مهمی در دسترسی من به منابع داشتند؛ جفری گاردنر و هلن اسنیولی که با ویرایش حرفه‌ای‌شان متن خشک و دانشگاهی رساله را به اثری خواندنی‌تر تبدیل کردند؛ و در نهایت، کنعان مکیا که نسخه‌های مختلف رساله و کتاب را بارها با دقت خواند و در تمامی مراحل پیشنهادهای ارزشمندی ارائه داد.

## چرا اصلاحات ارضی؟

در تاریخ ۱۹ دی ۱۳۴۰، هیئت وزیران ایران اصلاحاتی را بر قانون پیشین اصلاحات ارضی تصویب کرد. این اقدام در شرایطی صورت گرفت که مجلس سنا و مجلس شورای ملی، هر دو، نه ماه پیش از آن توسط شاه منحل شده بودند. پنج روز بعد، شاه با استفاده از اختیارات ویژه‌اش، اصلاحات جدید را بر قانون اصلاحات ارضی تأیید کرد. مهم‌ترین بخش این اصلاحات محدود کردن میزان زمین‌های تحت مالکیت هر زمین‌دار به اندازه یک روستا بود. [۱] زمین‌های مازاد بر این می‌بایست به دولت فروخته می‌شدند و در ازایشان، طی بازه زمانی ده تا پانزده سال سالانه مبلغی به مالکان پرداخت می‌شد. در مقابل، دولت این زمین‌ها را به دهقانان می‌فروخت، به گونه‌ای که آنان نیز موظف بودند بهای آن را به صورت اقساطی طی پانزده سال بپردازند.

بیشتر مالکان ایرانی به این قانون جدید و کمپین تبلیغات دولتی آن با بدبینی واکنش نشان دادند. جریان‌های مخالف از جمله گروه‌های چپ‌گرا و ملی‌گرا نیز با دیده شک و تردید به آن می‌نگریستند. به هر روی، موضوع اصلاحات ارضی نزدیک به یک دهه بود که در محافل سیاسی و عمومی مطرح شده بود. پیش‌تر، در شهریور ۱۳۳۸، دولت لایحه‌ای برای اصلاحات ارضی ارائه کرده بود، اما مجلسی که تحت سلطه مالکان قرار داشت توانسته بود آن را کاملاً بی‌اثر کند. [۲]

برخلاف انتظار همگان، دولت با سرعت هرچه تمام‌تر اجرای این قانون جدید را آغاز کرد. فقط دو ماه بعد، شاه شخصاً اسناد مالکیت زمین را به دهقانان مراغه در استان آذربایجان تحویل داد. در طول دهه بعد، دوسوم دهقانان ایرانی به نوعی مالکیت و بهره‌برداری حدود نیمی از زمین‌های کشاورزی کشور را به دست آوردند. [۳]

اکثریت قریب به اتفاق اқشار ثروتمند ایرانی به سرعت خود را با این واقعیت در حال تغییر وفق دادند. هزینه‌های دولتی برای برنامه‌های توسعه در دهه ۱۳۳۰، که عمدتاً بر پروژه‌های زیربنایی متمرکز بود، پیش‌تر زمینه را برای رشد گسترده برخی صنایع فراهم کرده بود. فشار جدید برای انجام برنامه اصلاحات ارضی و شرایط ترجیحی برای سرمایه‌گذاری در پروژه‌های صنعتی بسیاری از مالکان زمین را متقاعد کرد تا از منابع درآمدی سنتی خود که مبتنی بر اجاره‌بها بود، به منابعی سودآورتر روی بیاورند. برخی حتی پیش از آنکه قانوناً مجبور به فروش املاکشان شوند، خودشان داوطلبانه آنها را فروختند.

دومین گروه از این بدبینان — شامل ملی‌گرایان رادیکال و گروه‌های سوسیالیست — بسیار دیرتر به اهمیت این تغییرات پی بردند. این گروه‌ها برای سال‌ها همچنان برنامه‌های توسعه و به‌ویژه اصلاحات ارضی را یک فریب سیاسی از سوی حاکمیت می‌دانستند که هدفش آرام کردن نارضایتی‌های عمومی بود. این بی‌اعتمادی اولیه تا حدی نتیجه سوابق رژیم بود. پدر شاه، رضاشاه، طی بیست سال حکومت خود با مصادره بیش از دو هزار روستا و مزرعه در حاصلخیزترین استان‌های کشور بزرگ‌ترین زمین‌دار ایران شده بود. از نظر سیاسی نیز رژیم شاه فقط در میان مالکان محافظه‌کار پایگاه اجتماعی داشت.

اما سوابق رژیم یکی از دلایل اصلی این شک و تردید محسوب می‌شد. آنچه باعث شد این مخالفت اولیه بیش از یک دهه ادامه پیدا کند مقاومت نیروهای رادیکال بود چون مجبور بودند شاهد باشند دشمنان‌شان برنامه‌هایی را عملی می‌کنند که شباهت بسیاری به برنامه‌های آنها داشت.

اصلاحات ارضی مدت‌ها یکی از محورهای اصلی جریان‌های ملی‌گرای رادیکال، سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها بود. در واقع برنامه‌ای که به ابتکار و اجرای شاه عملی شد، از نظر رادیکالیسم، بسیار فراتر از هر آن چیزی بود که دولت ملی و مردمی مصدق در حد یک طرح روی کاغذ آورده بود. در دوره مصدق دو فرمان اصلاحات ارضی صادر شد: اولی سهم مالکان از محصول را ۲۰ درصد کاهش داد و ۱۰ درصد آن را به صندوق تعاونی روستاها اختصاص داد. فرمان دوم همه عوارض اضافی‌ای را که مالکان به صورت گوسفند، بز، بره، کره، سوخت و سایر محصولات از دهقانان دریافت می‌کردند، لغو کرد. [۴]

برنامه اصلاحات ارضی حزب کمونیست توده در دهه ۱۳۲۰ شباهت زیادی به برنامه‌ای داشت که شاه در سال ۱۳۴۰ اعلام کرد. حتی استدلال‌های این حزب برای اصلاحات ارضی بسیار شبیه به بیانیه‌های بعدی تحلیلگران توسعه بود که می‌گفتند: پس از توزیع زمین میان کشاورزان:

۱. قوه خرید به طور کلی بیشتر شده و بازار محصولات داخلی رونق می‌گیرد،
۲. محصولات فلاحی در اثر فعالیت کشاورزان توسعه یافته، کشور از خطر قحطی و بحران رهایی می‌یابد،
۳. در اثر رونق بازار محصولات داخلی صنایع داخلی ترقی کرده و ثروت صنعتی کشور افزون می‌گردد،
۴. در نتیجه ترقی ثروت فلاحی و صنعتی قابلیت اخذ مالیات روبه افزایش رفته و بودجه مخارج دولت تأمین می‌گردد،
۵. طبقه متوسط توسعه یافته و بالتیجه اختلافات طبقات و تضاد داخلی اجتماعی کمتر گردیده، حالت تعادل اجتماع پایدارتر می‌شود. [۵]

بنابراین، جای تعجب نیست که حزب توده سال‌ها بعد اعلام کرد اصلاحات ارضی شاه در واقع بیانگر عقب‌نشینی او در برابر درخواست‌های

پیگیر دهقانان برای دریافت زمین و تغییر در روابط قدرت به نفع نیروهای سوسیالیستی و دموکراتیک در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم بود. [۶]

گروه‌هایی که کمتر از حزب توده خوش بین بودند برنامه اصلاحات ارضی را نوعی توطئه امپریالیستی تفسیر می‌کردند. این دیدگاه‌ها از نظریه‌های توطئه ساده‌انگارانه تا تحلیل‌های سیاسی دقیق‌تر و پیچیده‌تر متغیر بود. در این میان، یکی از گروه‌های مائوئیستی-ایرانی معتقد بود که امپریالیسم آمریکا از «غلات به عنوان ابزاری برای سلطه نواستعماری» استفاده می‌کند:

کشاورزی در جهان پیوسته اهمیت بیشتری پیدا می‌کند، برخی محصولات غذایی خصلت استراتژیک یافته‌اند که به دست داشتن آنها می‌توان طرف مقابل را به زانو درآورد... امپریالیسم آمریکا منفعل نمی‌نشیند تا در کشوری خشکسالی پدید آید تا مانند اجل معلق بر سر آن بتازد و کالای خود را عرضه کند. او در صحنه جهانی فعال عمل می‌کند بدین معنی که با ابادی خود در کشورهای من‌رشد و با توصل به «اصلاحات ارضی» از نوع ایران بطرق دیگر کشاورزی آنها را به ورشکستگی می‌کشاند، تولید قوت لایموت را از آنها می‌گیرد، سپس آنها را به گرسنگی تهدید می‌کند تا آنکه منظوری حاصل شود. [۷]

نظریه‌های پیچیده‌تر نیز بر این باور بودند که هدف از اصلاحات ارضی به وجود آوردن طبقه‌ای از دهقانان نسبتاً مرفه بود به منظور خنثی کردن ظرفیت انقلابی شورش‌های روستایی. بسیاری از فعالان سیاسی و طیف گسترده‌ای از روشنفکران تحت تأثیر انقلاب چین در کشورهای جهان سوم توجه خود را معطوف به دهقانان و جنبش‌های روستایی کردند. در این بین، چنین استنباط می‌شد که توجه دولت آمریکا، سازمان ملل متحد و سایر نهادهای بین‌المللی به اصلاحات ارضی تلاشی رقابتی است برای جلب حمایت همان پایگاه‌های اجتماعی با روش‌های دیگر.

امپریالیست‌ها، با توجه به تجربیات حاصل از مبارزات آزادی‌بخش سایر ملت‌ها، خوب می‌دانند که اگر انقلابیون ایرانی موفق شوند میان دهقانان و جنبش‌های دهقانی پایگاهشان را بنا کنند، سلطهٔ شیطانی‌شان پایان خواهد یافت. به همین دلیل است که تلاش می‌کنند، البته بیهوده، از طریق نمایش‌هایی همچون «اصلاحات ارضی»، انقلاب دهقانی را متوقف کرده و از ارتباط انقلابیون با دهقانان جلوگیری کنند. [۸]

بدینی‌های سیاسی اولیه‌ای که در این تحلیل‌ها بازتاب یافته مانع از درک به‌موقع اصلاحات ارضی شده و بسیاری از تلاش‌های بعدی برای بررسی این اصلاحات را نیز تحت تأثیر قرار داده است. اغلب تلاش‌های تحلیلی بر «اثبات» شکست این اصلاحات متمرکز بوده‌اند. افزون بر این، تعریف شکست آن هم بر مبنای تحلیل‌های بعدی منتقدان شکل گرفته است، نه اهداف اولیهٔ این برنامه‌ها که از دید سیاست‌گذاران و دولت‌های آن زمان مطرح بود.

در آثار تحلیلی و پژوهشی متأخر البته دیگر آن دغدغه‌های آشکارا سیاسی و تا حدودی مرتبط با بقا و موجودیت نظام به چشم نمی‌خورند. با این حال، همچنان با تحلیل‌های پیشین یک نقطهٔ اشتراک دارند: آنها نیز اصلاحات ارضی را عمدتاً از منظر اهداف سیاسی ارزیابی می‌کنند. به گفتهٔ یکی از نویسندگان معاصر: «ایدهٔ اولیه این بود که زمین بین کشاورزها توزیع شود و از این طریق یک بورژوازی روستایی به‌عنوان پایگاه اجتماعی-سیاسی قابل‌اتکا ایجاد شود.» (Katouzian 1978: 357) یکی دیگر از اهداف سیاسی‌ای که به‌طور گسترده در چنین متونی مطرح شده ضرورت درهم شکستن قدرت مالکان بزرگ است: «برنامهٔ اصلاحات ارضی به‌لحاظ سیاسی حداقل دو هدف داشت: (الف) نابود کردن پایگاه قدرت خانواده‌های بزرگ زمین‌دار و در نتیجه خنثی‌سازی یک منبع بالقوهٔ مخالف رژیم؛ و (ب) جلب حمایت و وفاداری دهقانان و در نتیجه پیشگیری از وقوع انقلاب در مناطق روستایی.» (Kazemi 1980: 35) [۹]

یک اثر پژوهشی متأخرتر و استثنائاً جامع و عمیق دربارهٔ اصلاحات ارضی در ایران، نوشتهٔ اریک هوگلاند، نیز بر این تمرکز سیاسی تأکید دارد. هوگلاند از خود شاه آغاز می‌کند و استدلالش این است که انگیزه‌های شاه برای انجام اصلاحات ارضی عمدتاً شامل «کسب نوعی مشروعیت مردمی...؛ تمایل به بهبود تصویر داخلی خود؛... آرمان‌گرایی؛ امید به پیشرفت اقتصادی ملی؛ بیزاری از نظامی که عقب‌مانده تلقی می‌شد، نه مدرن؛ و حساسیت نسبت به افکار عمومی جهانی» بود. (1982a:45)

بر این اساس، هوگلاند استدلال می‌کند که اصلاحات ارضی اهداف سیاسی خاصی را دنبال می‌کرد که از پیش برای ما آشنا بود. از نظر او، اصلاحات ارضی (الف) سلطهٔ سنتی مالکان بر مناطق روستایی را از بین می‌برد؛ (ب) قدرت نیروهای مخالف از جناح چپ، روشنفکران و طبقهٔ متوسط شهری را مهار می‌کرد؛ و (ج) پایگاه‌های جدیدی از حمایت سیاسی مردمی در میان خود دهقانان ایجاد می‌کرد. در نهایت، هوگلاند استدلال می‌کند که «توزیع مجدد زمین‌ها بدون شک مورد توجه دولت جان اف. کندی در ایالات متحده قرار گرفت، دولتی که با شور و اشتیاقی تقریباً مبلغانه، اصلاحات ارضی را — با وجود آنکه آمریکا هیچ تجربه‌ای در این زمینه نداشت — به عنوان راه‌حلی برای مشکلات مرتبط با توسعه در آسیا و آمریکای لاتین ترویج می‌کرد.» (1982a:50) با این حال چنین استدلالی چندین مشکل داشت. نخست، هوگلاند تمایل دولت ایران را در دههٔ ۱۳۳۰ برای گسترش اقتدار حداکثری‌اش بر تمام زوایای جامعهٔ ایران مفروض می‌گیرد. سپس، مالکان را تهدیدی بالقوه برای این خواست دولت معرفی می‌کند و راه‌حل را در انجام اصلاحات ارضی می‌بیند:

در دههٔ ۱۳۳۰ امکان نظارت دولت بر مناطق روستایی بسیار ضعیف بود. در بیشتر موارد، در روستاها قدرت در انحصار مالکان بزرگ غایب بود، به ویژه آنهایی که در شهرهای بزرگ استانی زندگی می‌کردند. برنامه‌ای که هدفش توزیع مجدد زمین‌های این مالکان بود قدرت آنها را تضعیف می‌کرد. فرصت‌های مالکان

برای به چالش کشیدن گسترش قدرت دولت با کاهش یا حذف قدرتشان تا حد زیادی کاهش می‌یافت. (Hooglund 1982a:46)

اما هوگلاند در هیچ جا مشخص نمی‌کند دولت نماینده چه کسی بود. در واقع، استدلال او تقریباً شخص شاه را با دولت به عنوان یک نهاد یکی می‌گیرد. تمرکز قدرت در دستان شاه، به‌ویژه در سال‌های بعدی حکومتش، غیرقابل‌انکار است، اما حتی اگر شاه تمام قدرت سیاسی را هم در اختیار داشت، باز هم باید توضیح داد که این قدرت برای چه چیزی به کار گرفته می‌شد، مگر اینکه بپذیریم دولت تنها نماینده منافع شخصی شاه بود. بدون تحلیل ماهیت دولت ایران، مشخص نیست چرا اساساً تضادی میان دولت مرکزی و مالکان وجود داشت. به‌هرحال، مدت‌ها دولت را یا «فتووالی» می‌دانستند یا بر اساس سایر دسته‌بندی‌های مبتنی بر مالکیت زمین توصیفش می‌کردند. این توصیف‌ها تا حد زیادی درست بودند. از زمان انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵، مجلس و سایر نهادهای حکومتی تحت سلطهٔ نخبگان زمین‌دار قرار داشتند. [۱۰] حتی پیش از آنکه محمدرضاشاه املاک سلطنتی را در دههٔ ۱۳۳۰ به فروش بگذارد، رضاشاه و پسرش از بزرگ‌ترین زمین‌داران ایران بودند. تمام این مدت، از جمله دههٔ ۱۳۳۰، هیچ چالشی از سوی مالکان علیه اقتدار دولت در کار نبود. حتی پس از آغاز اصلاحات ارضی، اکثریت قاطع مالکان به‌سرعت خود را با شرایط جدید وفق دادند و بیشتر سرمایه‌شان را به پروژه‌های صنعتی و عمرانی منتقل کردند. مقاومت اولیه در برابر اصلاحات ارضی — مانند مخالفت‌های مجلس در دههٔ ۱۳۳۰ — و درگیری‌هایی که در برخی مناطق رخ داد واکنشی به اهداف دولت و سپس اجرای اصلاحات ارضی بود. چنین نبود که پیش از اصلاحات ارضی مالکان در برابر دولت مقاومت کنند و همین موضوع باعث اجرای این طرح شده باشد.

دوم اینکه حتی اگر فرض کنیم میان دولت و مالکان تضادی وجود داشته، مشخص نیست چرا این روش خاص، یعنی اصلاحات ارضی، برای برطرف کردنش انتخاب شد؛ چراکه گزینه‌های جایگزین دیگری هم

در دسترس بودند. برای مثال گزینه‌های نظامی با تجربه‌های سابق کشور هم‌خوانی بیشتری داشتند. وقتی رضاشاه قصد داشت اقتدار دولت مرکزی را تثبیت کند، از طریق کارزارهای نظامی علیه ایلات و جنبش‌های مخالف در ایالات و همچنین مصادره زمین‌های مالکان تهدیدکننده اقدام کرد. پسرش نیز برای به‌کارگیری راه‌حل‌های نظامی بی‌علاقه نبود. پس اگر هدف دولت گسترش اقتدار بود، چرا اصلاحات را جایگزین استفاده از نیروی قهرآمیز نظامی کرد؟

سوم اینکه تلاش‌ها برای توضیح اصلاحات ارضی به‌عنوان اقدامی برای تمرکز قدرت و افزایش اقتدار دولت اغلب به استدلالی دوری می‌انجامد. اگر دولت برای کسب اقتدار به اصلاحات ارضی نیاز داشت، به همان اندازه هم برای اجرای اصلاحات ارضی به اقتدار نیاز داشت. چهارم اینکه چنین برنامه اصلاحاتی به‌هیچ‌وجه منحصر به ایران نبود. در دهه ۱۳۳۰، سازمان ملل برنامه‌ای را تحت عنوان «دهه‌های توسعه» آغاز کرد و بسیاری از حکومت‌های جهان سوم نیز پروژه‌های مرتبط با توسعه، از جمله انجام اصلاحات ارضی، را در دستور کارشان قرار دادند. برای فهم برنامه اصلاحات ارضی ایران به توضیحی فراتر از مسئله خودبزرگ‌بینی شخص شاه و گرایش پنهان دولت برای چنگ‌اندازی اش بر همه عرصه‌ها نیاز داریم تا بتوانیم این وقایع را با توجه به دغدغه‌های توسعه جهانی طی آن دوره تاریخی مشخص بررسی کنیم.

در نهایت، توضیحات صرفاً سیاسی درباره اصلاحات ارضی بسیاری از ویژگی‌های مهم آن را نادیده می‌گیرند. برای مثال، برنامه‌های توزیع مجدد زمین، هم در ایران و هم در سایر کشورها، همیشه برخی گروه‌های روستایی را از دستیابی به زمین محروم می‌کردند. هوگلاند این موضوع را به‌عنوان یک «مسئله حل‌نشده» مطرح می‌کند. افزون بر این در ایران، مانند سایر کشورها، هیچ محدودیتی برای میزان زمین کشاورزی مکانیزه‌ای که یک فرد

۱. circular argument؛ استدلالی که با ادعای اصلی اثبات می‌شود و عملاً همان را تکرار کرده و دلیلی جدید ارائه نمی‌دهد. - م.

می‌توانست داشته باشد وجود نداشت. چگونه می‌توان این واقعیت‌ها را با خواست دولت برای درهم شکستن قدرت مالکان از طریق حذف سلطه‌شان بر املاک تطبیق داد؟

برای پرهیز از استدلال‌های دوری و ارائه توضیحی که بتواند همه پدیده‌های اصلی را دربرگیرد، سودمند خواهد بود که از برخی ملاحظات کلی‌تر آغاز کنیم و از دوگانگی میان علل اقتصادی و سیاسی اصلاحات ارضی فاصله بگیریم. اگر در نظر داشته باشیم که اصلاحات توسعه‌ای کشورهای جهان سوم طی دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ مختص ایران نبود، می‌توانیم با دید گسترده‌تری تحلیل کنیم و از تمرکز بر ویژگی‌های خاص جامعه ایران اجتناب کنیم. علاوه بر این، مشخصاً پس از جنگ جهانی دوم تحولات سیاسی و اجتماعی بسیاری از نقاط جهان فضایی بین‌المللی ایجاد کرد که پذیرای تغییر بود؛ به این معنا که ضرورت برخی اصلاحات در نظم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به‌طور کلی پذیرفته شده بود. در چنین بستری، شعار «اصلاح یا انقلاب» به یکی از مسائل اصلی روز تبدیل شد. با این حال، در این فضای سیاسی، بدون در نظر گرفتن روندهای اقتصادی در حال تغییر این دوره در مقیاس بین‌المللی، ساختار اقتصاد جهانی و جایگاه هر کشور در این ساختار نمی‌توان شکل و تأثیر خاص آنها و میزان موفقیت یا شکستشان را فهمید.

فرضیه اصلی این کتاب این است که اگرچه پیش‌تر سطح توسعه داخلی اکثر کشورهای جهان سوم و روندهای کلی اقتصاد جهانی با روابط اجتماعی پیشاسرمایه‌داری در کشاورزی هم‌زیستی داشتند و حتی یکدیگر را تقویت می‌کردند، اما پس از جنگ جهانی دوم — و در برخی موارد حتی زمان بین دو جنگ — این وضعیت تغییر کرد. رشد تدریجی بازارهای داخلی و تغییر در ساختار نظام اقتصادی بین‌المللی توسعه سریع‌تر بازارهای داخلی و تولید کالا را نه تنها ممکن بلکه مطلوب ساخت. در نخستین مراحل انباشت سرمایه، کشاورزی نقشی ویژه داشت: این بخش قرار بود مازاد لازم برای انباشت سرمایه را تأمین کند و نیروی کار

اضافی را برای اشتغال در صنعت آزاد سازد. این اهداف تنها با فروپاشی روابط کهن پیشاسرمایه‌داری در بخش کشاورزی، گسترش روابط پولی، تولید برای بازاری گسترده‌تر و هم‌زمان ایجاد یک بازار داخلی برای محصولات صنایع در حال رشد امکان‌پذیر بود. برنامه‌های اصلاحات ارضی در کشورهای جهان سوم با هدف ایجاد چنین تحولاتی در نظم اجتماعی-اقتصادی داخلی طراحی و اجرا شدند.

اشاره به اهداف اجتماعی-اقتصادی اصلاحات ارضی در چارچوب برنامه‌های توسعه دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ به معنای انکار ملاحظات سیاسی یا نادیده گرفتن این واقعیت نیست که زمان‌بندی دقیق چنین اصلاحاتی در هر کشور عمدتاً بر اساس تصمیمات سیاسی تعیین می‌شد. برای مثال، کاتوزیان برای اثبات اینکه اصلاحات ارضی در ایران عمدتاً به منظور تأمین اهداف سیاسی و ایجاد یک پایگاه مستحکم برای رژیم دنبال شد، به این نکته اشاره می‌کند که «چارچوب برنامه سوم (۱۳۴۶-۱۳۴۱) فرض اصلاحات ارضی قریب‌الوقوع را مطرح نکرده و هیچ پیش‌بینی‌ای برایش در نظر نگرفته بود. روشن است که هنگام تدوین این برنامه هیچ‌کس تصویری از اجرای چنین سیاست اجتماعی-اقتصادی مهمی نداشت.» (Katouzian 1978: 357) صرف‌نظر از ماهیت آشفته برنامه‌ریزی این دوره در ایران و نبود هماهنگی میان نهادهای دولتی، مشاهده کاتوزیان تنها نشان می‌دهد که تصمیم برای اجرای برنامه اصلاحات ارضی در سال ۱۳۴۱ تصمیمی سیاسی بود. اما این مشاهده تقریباً یک گزاره بدیهی است: همه تصمیم‌های دولتی ماهیتی سیاسی دارند، زیرا تصمیم‌گیری درباره زمان و نحوه اجرای سیاست‌ها همواره مستلزم قضاوت درباره امکان یا ضرورت اجرای آنهاست. این گزاره اطلاعات چندانی درباره چرایی ضرورت یا مطلوبیت این سیاست خاص یا اهدافش ارائه نمی‌دهد.

علاوه بر این، در برخی موارد ملاحظات سیاسی وزن بیشتری دارند. پیروزی انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ تأثیر عمیقی بر سیاست‌گذاران آمریکایی

گذاشت. مبارزات مستمر دهقانان برای زمین در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین و سپس پیروزی انقلاب کوبا ضرورت تصمیم‌گیری‌های فوری دربارهٔ اصلاحات ارضی را برای ایالات متحده دوچندان کرد. [۱۱] نکتهٔ اصلی این است که تغییراتی از نوع اصلاحات ارضی، که با هدف «کاهش تنش‌های اجتماعی و ایجاد ثبات سیاسی» پیشنهاد می‌شدند، نه تنها با تحولات اقتصادی این دوره سازگار بودند، بلکه به دلیل رشد سرمایه‌داری در بسیاری از کشورهای جهان سوم و روابط جدید میان این کشورها و اقتصادهای سرمایه‌داری پیشرفتهٔ اروپای غربی و ایالات متحده، ضرورت داشتند.

به‌طور کلی این ضرورت‌ها بودند که چگونگی اصلاحات ارضی و اقدامات توسعه‌ای انجام‌شده پس از جنگ جهانی دوم را شکل دادند. گرایش به صنعتی شدن در مقابل گزینه‌های دیگر، مانند توسعهٔ کشاورزی، یکی از این نشانه‌هاست. برخی ویژگی‌های کلیدی اصلاحات ارضی، مانند معافیت همهٔ مزارع مکانیزه بدون توجه به وسعتشان یا محرومیت بخش‌های وسیعی از جمعیت روستایی از مزایای این اصلاحات، غیرقابل‌درک یا حتی متناقض به نظر می‌رسید، زیرا هدف اصلی این اصلاحات ایجاد ثبات اجتماعی و تقسیم زمین و از بین بردن مالکیت‌های بزرگ بود.

شکست کسی مثل وُلَف لادزینسکی، که تأثیر سیاسی و فکری بسیاری بر سیاست‌گذاران داشت، در متقاعد کردن دولت ایالات متحده برای پذیرش طرح‌هایی که برای برنامه‌های توسعه و اصلاحات ارضی داشت، به همین ملاحظات اشاره دارد. در دههٔ ۱۹۵۰، لادزینسکی صدایی تنها اما پرنفوذ بود که پیوسته بر تقدم ملاحظات سیاسی در تصمیم‌گیری‌های مربوط به استراتژی‌های توسعه تأکید می‌کرد. او در مقاله‌ای با عنوان «برای نجات آسیا خیلی دیر شده است» نوشت: «تنها راه خنثی کردن طرح‌های کمونیستی در آسیا پیشگیری از چنین انفجارهای انقلابی‌ای از طریق اصلاحات به‌موقع و مسالمت‌آمیز است، پیش از آنکه دهقانان خودسرانه

عمل کنند و روستاها را به آتش بکشند.» لادژینسکی در ادامه استدلال می‌کرد که: «یک کشاورز مالک یا یک مستأجر نسبتاً راضی به جامعه پایبند خواهد بود و از آن در برابر افراط‌گرایی دفاع خواهد کرد. مالکیت خصوصی در جایی که بیش از همه ضعیف بوده است — در قاعدهٔ وسیع هرم اجتماعی — تقویت خواهد شد. انسان عادی آسیایی به مخالف سرسخت اقتصاد و سیاست کمونیستی تبدیل خواهد شد.» (Ladejinsky 1950) [۱۲]

بر همین اساس، بارها تأکید بیش از حد بر صنعتی شدن را مورد انتقاد قرار داد و در عوض، برنامه‌های توسعه‌ای را پیشنهاد داد که عمدتاً بر کشاورزی متمرکز بودند:

چهارپنجم جمعیت فراوان قارهٔ آسیا را دهقانان تشکیل می‌دهند. کشاورزی محور اصلی زندگی اقتصادی آنهاست، نه صنعت. صنعت تأثیر اندکی بر ماهیت آسیا گذاشته است. ممکن است کارخانه‌ها روزی پیشرفت مادی را برای آسیایی‌ها به ارمغان آورند، اما آن روز در آینده‌ای دور خواهد بود. امروز قلب مسئلهٔ آسیا در روستاها نهفته است. راه حل‌ها را باید در زمین‌های کشاورزی جست‌وجو و پیدا کرد. (Ladejinsky 1950) [۱۳]

لادژینسکی همچنین با آنچه گرایش به توسعهٔ سرمایه‌بر در برنامه‌های توسعه می‌دانست، مخالفت می‌کرد:

با توجه به وضعیت کنونی تمامی جنبه‌های توسعهٔ اقتصادی هند، هر سیاستی که سبب شود نیروی کار مازاد روستایی افزایش یابد، پیش از آنکه مشاغل شهری بتوانند نه تنها برای نیروی کار در حال رشد شهری (که حالا هم قادر به جذبشان نیستند) بلکه برای کارگران روستایی نیز شغل ایجاد کنند، فقط به بحران بیکاری دامن خواهد زد، بحرانی که نظام اقتصادی و سیاسی توان مدیریتش را ندارد. (Ladejinsky 1965) [۱۴]

او به شدت از طرح‌هایی حمایت می‌کرد که به جای انتقال سرمایه به صنایع شهری بر جذب نیروی کار در پروژه‌های روستایی، تشکیل سرمایه درون بخش کشاورزی و افزایش تولید و بهره‌وری در آن متمرکز بودند تا کشاورزی بتواند از این طریق مواد غذایی و مواد خام لازم برای توسعه‌های صنعتی-شهری آینده را تأمین کند. (Ladejinsky 1965) [۱۵]

رد شدن مدل پیشنهادی لادژینسکی برای برنامه «اصل چهار» حاکی از نگرانی‌های عمومی دهه ۱۹۵۰ است. حرف‌های او تنها سال‌ها بعد، در دهه ۱۹۷۰، توسط سازمان‌های بین‌المللی مانند بانک جهانی مورد توجه قرار گرفت و پذیرفته شد، زمانی که محدودیت‌ها و مشکلات ناشی از سیاست‌های توسعه‌ای دو دهه قبل نیاز به اصلاحات اساسی سیاست‌های روستایی را بیش از پیش ضروری ساخته بود.

ملاحظات کلی درباره تغییر ساختار اقتصاد جهانی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ برای درک دقیق الگوی توسعه در هر کشور کافی نیست؛ چه برای تحلیل کلی اقتصاد یک کشور و چه به طور مشخص‌تر در بررسی بخش کشاورزی آن. از این رو، «پیشینه تاریخی» هر کشور-یعنی چگونگی ادغام یک منطقه خاص طی دو یا سه قرن گذشته در اقتصاد جهانی-از تحلیل صورت‌بندی‌های اجتماعی آن کشور جداشدنی نیست.

نکته‌ای که در مورد ایران بلافاصله جلب توجه می‌کند این است که گذشته سیاسی متأخر این کشور-به‌ویژه این واقعیت که هرگز تحت استعمار مستقیم هیچ قدرت بزرگی قرار نگرفت-روند توسعه آن را در قرن بیستم به شکلی کاملاً متفاوت از کشورهای جهان‌سومی که دوره‌ای طولانی‌تر یا کوتاه‌تر از استعمار را تجربه کرده‌اند (مانند شبه‌قاره هند و کشورهای آفریقایی) شکل داده است. دلیل اصلی این امر مسائل ژئوپلیتیکی بود: یعنی موقعیت ایران در نقطه تلاقی قلمرو استعماری بریتانیا و منطقه‌ای که روسیه تزاری برای گسترش نفوذش در نظر داشت. این وضعیت باعث شد که ایران نه مستعمره بریتانیا شود و نه به خاک روسیه تزاری ملحق گردد،

بلکه به عنوان منطقه‌ای با حوزه‌های نفوذ مشخص میان این دو قدرت باقی بماند: بریتانیا در جنوب بود و روسیه در شمال، و یک نواری مرکزی [حائل] هم به عنوان منطقه بی طرف شناخته می‌شد. علاوه بر این، برخلاف بیشتر مستعمرات که به دلیل تولیدات کشاورزی شان به لحاظ اقتصادی مورد توجه قدرت‌های امپریالیستی بودند، تمرکز اقتصادی امپریالیسم در ایران بر ماده خام دیگری بود: نفت. کشف نفت در اوایل قرن بیستم – اولین امتیاز نفتی به سال ۱۲۸۹ برمی‌گردد – نخستین نگرانی جدی اقتصادی یک قدرت استعماری را نسبت به ایران رقم زد.

باین حال، به دلیل ماهیت خاص فرایندهای تولید و صادرات نفت، که پیوند اصلی اقتصادی میان ایران و اقتصاد جهانی بود، صورت‌بندی اجتماعی ایران به گونه‌ای کاملاً متفاوت از کشورهای دیگر که تولیدکننده و صادرکننده اصلی مواد خام کشاورزی بودند تحت تأثیر قرار گرفت. در آن کشورها، معمولاً محصولات کشاورزی حاصل کار اکثریت بود و تولید در میلیون‌ها نقطه مختلف صورت می‌گرفت. این تولیدات باید از طریق شبکه‌های داخلی حمل‌ونقل و تجارت جمع‌آوری و پردازش می‌شدند تا به بنادر صادراتی برسند. طبیعتاً چنین فرایند تولید و تجارتی بر توده‌های جمعیتی و ساختار اقتصادی و اجتماعی یک مستعمره تأثیر می‌گذارد؛ تصور کنید سلطه سیاسی مستقیم چه تأثیری دارد.

این واقعیت پیچیده و درهم‌تنیده زمینه‌ای غنی برای مباحثات گسترده درباره هند و آفریقا فراهم کرده است. می‌توانیم این استدلال را بپذیریم که استعمار در آغاز خود موجب تقویت شیوه‌های تولید پیشاسرمایه‌داری شد، یا معتقد باشیم که نوعی سرمایه‌داری خاص از دل تولید استعماری پدید آمد. در هر صورت این مباحث بر شبکه‌های واقعی و گسترده‌ای از روابط اقتصادی که در اثر تولید و صادرات مواد خام کشاورزی ایجاد شده‌اند، متمرکز است. [۱۶] اما تولید و صادرات ماده خامی مانند نفت چنین روابطی را شکل نمی‌دهد.

این تفاوت دلایل متعددی دارد. نخست اینکه تولید نفت، برخلاف کشاورزی، تنها به مناطق جغرافیایی بسیار محدود و مشخصی وابسته است و حتی در همان مناطق نیز با فعالیت‌های تولیدی پیشین جمعیت‌های محلی کاملاً بیگانه است. در نتیجه تولید، فرآوری و صادرات نفت تمامی شبکه‌های موجود تولید و تجارت را دور می‌زند. بنابراین، تجارت نفت باید زیرساخت‌هایش را از صفر بنا کند. در واقع، صنعت نفت ایران در ابتدا، به جز مشاغل کاملاً غیرتخصصی، تقریباً تمامی نیروی کار موردنیازش را از خارج وارد می‌کرد و حتی نیازهای غذایی، مسکن و تفریحات این نیروی کار نیز از خارج تأمین می‌شد.

پیوند میان تولید نفت و اقتصاد و جامعه محلی در سطحی کاملاً متفاوت از ارتباط میان تولید کشاورزی و ساختارهای بومی قرار دارد. درآمدهای حاصل از صادرات نفت به دولت این امکان را می‌دهد که منبعی پایدار از رانت داشته باشد. اینکه این درآمد چگونه هزینه می‌شود — خرید تسلیحات، دربار، تجملات، توسعه صنعتی و کشاورزی — ارتباط مستقیمی با خود صنعت نفت ندارد، بلکه مشخصاً بر اساس اولویت‌هایی که در سیاست‌گذاری‌ها تعیین می‌شود، به نیازهای دولت و اقتصاد کلان بستگی دارد. تنها بر این اساس می‌توان گفت که استعمار طی یک دوره تاریخی بر ایران تأثیر غیرمستقیم گذاشته است. این پیشینه متمایز به این معنا بود که جمعیت ایران از پیامدهای ویرانگر سیاست‌های استعماری، که در بسیاری از کشورهای جهان سوم مشاهده می‌شود، مصون ماند. برعکس، این وضعیت کمک کرد که ایران قرن بیستم تا حدود زیادی در وضعیت رکود نسبی باقی بماند و فرایندهای ناگزیر گسست اجتماعی و فروپاشی ساختارهای پیشاسرمایه‌داری و نیز ظهور یک اقتصاد سرمایه‌داری توسعه‌یافته‌تر در آن برای مدتی طولانی به تعویق بیفتد. از این منظر می‌توان گفت توسعه سرمایه‌داری در ایران با سرعتی بسیار کندتر و تا حدودی به صورت «محلی‌تر» نسبت به بسیاری از کشورهای دیگر جهان سوم رخ داد. مشخصاً پس از ملی شدن صنعت نفت

در دهه ۱۳۳۰ درآمدهای نفتی این فرایند را تسریع کردند، زیرا هزینه‌کرد این درآمدها توسط دولت بر سایر بخش‌های اقتصاد تأثیر گذاشت. بنابراین، اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ در ایران با شتاب‌گیری انباشت سرمایه‌داری ارتباط نزدیکی داشت و از جهاتی به اصلاحات روسیه در سال ۱۸۶۱ و اصلاحات [پیوتر] استولیپین در سال‌های ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۰ شبیه بود. [۱۷]

